

دو فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال دوم، شماره ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

فرایند معناسازی مشرق و مغرب: گونه‌های صورت‌بندی

احمد پاکتچی^۱

چکیده

مطالعه مقایسه‌ای صورت‌بندی^۲ ساخت معنا، گونه‌ای کاوش زبان‌شناختی- تاریخی است که فارغ از روابط خویشاوندی زبان‌ها، امکان مطالعه‌های تطبیقی میان آنها را فراهم می‌آورد. این گونه مطالعه، تابدانجا که به زبان‌شناسی مربوط می‌شود، زمینه شناخت برخی ریشه‌های ناشناخته را فراهم می‌آورد و در یافتن حلقه‌های گم‌شده از زنجیره دگرگونی‌های واژگانی، ما را یاری می‌رساند. پژوهش در حوزه صورت‌بندی ساخت معنا، فراتر از زبان‌شناسی، در واقع نوعی مطالعه از مقوله تاریخ اندیشه^۳ نیز هست و می‌تواند زاویه‌هایی از فکر و فرهنگ ملت‌های گوناگون را برای ما آشکار کند.

واژه‌های کلیدی: شرق، غرب، آفتاب، جهت جغرافیایی، گونه‌شناسی،

معناشناسی تاریخی

۱. استادیار دانشگاه امام صادق (ع) apakatchi@gmail.com

تاریخ دریافت ۸۵/۱/۲۰، تاریخ تصویب ۸۸/۷/۲۶

(مصوب تحریریه مجله علوم انسانی سابق)

2. Formula

3. History of Ideas

در مقاله حاضر، جهت‌های جغرافیایی مشرق و مغرب را موضوع مطالعه قرار داده‌ایم که میان ملت‌های گوناگون شرق و غرب مشترک است.

۱. فرایند ساخت مشرق/مغرب بر پایه حرکت خورشید

طلوع و غروب خورشید به منزله پدیده‌ای طبیعی، اصلی‌ترین و پرکاربردترین معیاری است که برای ساخت دو جهت مشرق و مغرب انتخاب شده است؛ با این حال، معیارهای دیگری نیز در ساخت معنای مشرق و مغرب به کار آمده است. در ترکیب واژه‌ها گاه خود مفهوم خورشید نیز حضور داشته و گاه غایب بوده است.

۱.۱. صورت‌بندی بالا آمدن/ به گونه‌ای رفتن خورشید

یکی از پربسامدترین صورت‌بندی‌ها برای ساخت معنای مشرق و مغرب در بسیاری از زبان‌ها - بیش از همه در زبان‌های هند و اروپایی - ترکیب مفهوم آمدن/ رفتن، با مفهومی دیگر است که ناظر به چگونگی آمدن/ رفتن خورشید می‌باشد. این صورت‌بندی را می‌توان در چند گونه خرد بازشناخت:

۱.۱.۱. گونه بالا آمدن/ پایین رفتن

از نمونه‌های محدود ساخت معنای مشرق/مغرب با این صورت‌بندی می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

الف) زوج سغدی 'sky /c'δr؛ واژه 'sky به معنی بلند و بالاست و در ترکیب 'sky kr'n (کران بالا)، معنای مشرق یافته است؛ واژه c'δr نیز دارای معنای پایین و زیر است و در ترکیب c'δr kr'n (کران زیرین)، معنای مغرب یافته است. در هردو ترکیب، مفهوم خورشید نهفته است. گفتنی است در زبان سغدی، واژه xwrtzyz نیز برای معنای مغرب به کار می‌رفته که خود از ریشه

فعلی txyz- به معنای پایین رفتن و فرود آمدن گرفته شده و مفهوم خورشید نیز در آن ظاهر شده است (قریب، ۱۳۷۴).

ب) زوج توک پیسین *sankamap / sandaun*: توک پیسین، یک پیجین تحول یافته از انگلیسی در مناطق ملانزی است؛ در این زبان، واژه *sankamap* (> انگلیسی فصیح *sun come up*) به معنای مشرق و واژه *sandaun* (> انگلیسی فصیح *sun down*) به معنای مغرب، دقیقاً ناظر به جهت‌های بالا و پایین است و در هردو تعبیر، مفهوم خورشید ظاهر شده است (لوید، ۱۹۹۲).

۱. ۱. ۲. گونه‌ی بالا آمدن / افتادن

از نمونه‌های ساخت معنای مشرق / مغرب بدین سان می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
الف) زوج لاتینی *oriens / occidens*: واژه *oriens* (شکل فرانسوی *orient*)، به معنای مشرق است و از مصدر لاتین *orior*، به معنای بالا آمدن و برخاستن ساخته شده است؛ واژه *occidens* (شکل فرانسوی *occident*) نیز به معنای مغرب است و از مصدر لاتین *occidi* به معنای افتادن ساخته شده است. در هردو مورد، مفهوم خورشید نهفته است (گلیر، ۱۹۹۰؛ Rebora, 1972).

ب) زوج ایتالیایی *levanter / ponente*: واژه *levante* به معنای مشرق، اسم فاعل از فعل ایتالیایی *levar(si)*، به معنای بالا آمدن؛ و واژه *ponente* ظاهراً مرتبط با فعل ایتالیایی *pendere*، به معنای افتادن است. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (Garzanti, 1980؛ Rebora, 1972). در زبان اسپانیایی نیز واژه *poniente* به معنای مغرب است و فعل *poner* به معنای قرار دادن، نهادن، و صورت بازگشتی آن، فعل *ponerse* به معنای غروب کردن به کار می‌رود (خیلیدو، ۱۸۷۳).

با آنکه در فرهنگ‌های کنونی ایتالیایی، تقابل دو واژه یادشده، کمتر مشهود است، برای تأکید بر زوج بودن آنها، باید یادآور شویم که گونه‌ای تغییر شکل یافته از این زوج، به صورت

punent/lvant، واژه‌هایی اصلی برای معانی مشرق و مغرب در زبان مالتی‌اند و از ایتالیایی وام گرفته شده‌اند (Falzon, 1997).

ج) زوج روسی *восток / запад (vostok / zapad)*: واژه *восток* به معنای مشرق، از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول پیشوند اسلاوی کهن *Вѣс* به معنای بر، همه؛ و بخش دوم *токъ (tok')* از فعل *тѣчь (těch')*، دارای معنای روند؛ *восток* در مجموع به معنای برآمدن است. واژه *запад* به معنای مغرب، از مصدر *западать (zapadat')*، به معنای افتادن ساخته شده است. در هردو مورد، مفهوم خورشید نهفته است (تروباچف، ۱۹۶۴؛ شانسکی، ۱۹۹۴).
 د) افزون بر کاربردهای زوج در این صورت‌بندی، گاه تنها مفهوم مشرق یا مغرب با این صورت‌بندی ساخته شده است؛ مثلاً واژه رومانیایی *răsărit* به معنای مشرق از مصدر *răsări* به معنای برآمدن و بالا آمدن ساخته شده است (Miriou, 1996).

۱. ۱. ۳. گونه‌ی بالا آمدن / آرمیدن

اگرچه نمونه‌های این صورت‌بندی محدودتر است، همچنان در خانواده‌های مختلف دیده می‌شود؛ از آن جمله است:

الف) زوج فرانسوی *levant / couchant*: واژه *levant* به معنای مشرق، اسم فاعل از فعل فرانسوی *lever (se)*، به معنای بالا آمدن؛ و واژه *couchant* به معنای مغرب، اسم فاعل از فعل فرانسوی *coucher (se)*، یعنی آرمیدن و خوابیدن است (Rebora, Dauzat, 1938).
 ۱۹۷۲). در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است. واژه اسپانیایی *ocaso* به معنای مغرب را نیز باید از نظر ریشه و گونه ساخت معنا در کنار *couchant* قرار داد (خیلدو، ۱۸۷۳).

ب) زوج مجاری *kelet / nyugat*: واژه *kelet* به معنای مشرق، از فعل *kelni* به معنای بالا آمدن و برخاستن؛ و واژه *nyugat*، به معنای مغرب، از فعل *nyugodni* به معنای آرمیدن و استراحت کردن گرفته شده است. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (بالاسا، ۱۹۱۵؛ Chong, 1998؛ Bela, 1927).

ج) زوج بهاسایی *timur / barat*: واژه *timur* به معنای مشرق، از فعل *timbul* به معنای بالا آمدن ساخته شده و واژه *barat* به معنای مغرب، ظاهراً از ریشه *ber-* گرفته شده که طیفی از معنای خسته شدن، نیازمند آرامش بودن تا ترک کردن را دربر دارد. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (کاروف، ۱۹۶۲؛ Echols and Shadily, 1974).

۱. ۱. ۴. گونه‌ی بالا آمدن / پس رفتن

نمونه‌های شاخص از کاربرد این صورت‌بندی را می‌توان در زبان‌های اسلاوی نشان داد: الف) زوج لهستانی *wschod / zachod*: واژه *wschod* به معنای مشرق، از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول پیشوند *ws* (اسلاوی کهن *WS*) به معنای بر، همه؛ و بخش دوم ریشه فعلی *chod* به معنای رفتن / آمدن است. واژه *zachod* به معنای مغرب نیز در بخش اول پیشوند اسلاوی کهن *Za-* به معنای پشت، بیرون، و در بخش دوم ریشه فعلی *chod* به معنای رفتن / آمدن است. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (گربینیوسکی، ۱۹۶۳). در زبان اسلوانی، زوج نظیر آن، یعنی *vzhod / zahod*، دارای ساختی بسیار مشابه است (کوتیک، ۱۹۷۸).

۱. ۱. ۵. گونه‌ی از (جایی) آمدن / پس رفتن

الف) زوج اوکراینی *skhid / zakhid* *cxid / zachid*: واژه *cxid* به معنای مشرق، از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول پیشوند *c-* (S-) به معنای حرف اضافی از، همه؛ و بخش دوم ریشه فعلی *chod* به معنی رفتن / آمدن است. واژه *zachid* به معنای مغرب نیز در بخش اول، پیشوند اسلاوی کهن *Za-* به معنای پشت و بیرون، و در بخش دوم، ریشه فعلی *chod* رفتن / آمدن را داراست. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (Andrusyshe, 1990).

ب) زوج پماکی *íznik / zánik*: هردو واژه، در بخش دوم دارای پسوند *-nik* برای ساخت اسم مکان است؛ بخش اول آنها از واژه *íznik* ساخته شده و به معنای حرف اضافی «از» است که

در ساخت شماری از کلمه‌های این زبان، معنای منشأ و خاستگاه را می‌رساند. بخش اول از واژه zánik نیز همان پیشوند اسلاوی کهن -za به معنای پشت و بیرون است (Kokkas, 2004).
 ج) در پایان سخن از صورت‌بندی بالا آمدن/ به گونه‌ای رفتن خورشید، باید نمونه‌ای را در زبان یونانی ذکر کنیم که واژه مغرب در برابر مشرق ساخته نشده و یا فراموش شده است. واژه یونانی ανατολή (anatolē) اسم مصدر ساخته شده از فعل ανατέλλω (anatellō) به معنای برآمدن است و با نهفتن مفهوم خورشید در خود، ناظر به معنای مشرق است (Liddel and Scott 1864). واژه Anatolia که در دوره‌های پسین، نامی خاص برای آسیای صغیر تلقی می‌شده، در واقع به معنای سرزمین شرقی است و از آن روی، یونانیان چنین نامی بر آن نهاده‌اند که در مشرق سرزمین آنان قرار داشته است.

۱.۲. صورت‌بندی برون آمدن/ فرورفتن خورشید

بارزترین کاربرد این صورت‌بندی در زبان‌های ترکی دیده می‌شود. در کنار گونه اصلی آن، که بر پایه تقابل برون آمدن به معنای متعارف آن با فرورفتن قرار دارد، باید گونه‌ای را ذکر کرد که در آن، برون آمدن با تعبیر استعاری زادن بیان شده است. باید توجه کنیم که ریشه -doğ از معنای زادن آغاز شده؛ سپس برای برون آمدن خورشید کاربرد یافته و سرانجام، حتی به معنای برخاستن نیز راه جسته است (Clauson, 1972: 465).

۱.۲.۱. گونه برون آمدن متعارف/ فرورفتن

الف) زوج ازبکی кунчиқар /кунботар (kunchiqar /kunbotar): واژه кунчиқар به معنای مشرق، وجه وصفی از ریشه -чиқ (çix) است، به معنای بیرون آمدن و کунботар به معنای مغرب، وجه وصفی از ریشه -бот (bat) است، به معنای فرو رفتن است. در هردو واژه، مفهوم خورشید به صورت кун ظاهر است (فرهنگ تشریحی ازبکی، ۱۹۸۱).

ب) زوج قزاقی шығыс /батыс (shyğys /batys): واژه шығыс به معنای مشرق، اسم مصدر از ریشه -ШЫҒ (≈ çix)، به معنای بیرون آمدن و درآمدن است و واژه батыс به معنای مغرب، اسم مصدر از ریشه -бат (≈ bat)، به معنای فرورفتن است. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (میرزابکوا، ۱۹۹۲). زوج قرقیزی чыгыш /батыш (chygysh /batysh) نیز دارای اشتقاق و ساختی همسان است (Yudahin, 1988).

۱. ۲. ۲. گونه زادن / فرورفتن

الف) زوج ترکی استانبولی doğu /batı: واژه doğu به معنای مشرق از ریشه فعلی -doğ به معنای زادن؛ و واژه batı، به معنای مغرب از ریشه فعلی -bat به معنای فرورفتن ساخته شده است. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (Kocabay, 1968).

ب) در زبان ترکمنی، همین گونه در زوج gundoğar /gunbatar با ظهور مفهوم خورشید دیده می شود (Awde, 2005). در ترکی آذربایجانی، هردو گونه، یعنی زوج günçixan /günbatan و gündoğan/günbatan دیده می شود و در هر حال، یادکرد خورشید، ظاهر است (Axundov, 1928؛ عروجف، ۱۹۹۱).

۱. ۳. صورت بندی برون آمدن / افتادن خورشید

در بخش مربوط به مشرق، این گونه با صورت بندی برون آمدن / فرورفتن خورشید، و در بخش مغرب، با صورت بندی بالا آمدن / به گونه ای رفتن خورشید هماهنگی دارد. اگرچه استفاده از این صورت بندی در زبانی همچون تایی نباید گونه تلفیقی تلقی شود، کاربرد آن در زبان چکی - در حالی که در دیگر زبان های اسلاوی صورت بندی نخست رواج داشته - ممکن است نوعی سرپیچی از صورت بندی اصلی و روی آوردن به صورت بندی تلفیقی انگاشته شود. اصلی ترین نمونه های این صورت بندی عبارت اند از:

الف) زوج تایی dtawun-ork /dtawun dtok: واژه dtawun-ork به معنای مشرق، از ترکیب مفهوم آفتاب و واژه ork به معنای بیرون، و واژه dtawun dtok به معنای مغرب، از ترکیب همان مفهوم با فعل dtok به معنای افتادن ساخته شده است. در هردو مورد، مفهوم خورشید ظاهر است (کمبل، ۱۹۵۶).

ب) زوج چکی západ /východ: واژه východ به معنای مشرق، از پیشوند اسلاوی مشترک vý به معنای بیرون و ریشه فعلی chod به معنی رفتن/ آمدن ساخته شده است. واژه západ به معنای مغرب نیز همچون واژه روسی (zapad) запад، از مصدر zapadati به معنای افتادن ساخته شده است. در هردو مورد، مفهوم خورشید نهفته است (اشتیان، ۱۹۱۱؛ درکسن، ۲۰۰۱).

۱.۴.۱. آشکار شدن/ پنهان شدن خورشید

نمونه‌های شاخص این صورت‌بندی، هم در زبان‌های سامی و هم در زبان‌های هند و اروپایی دیده می‌شود. در زبان‌های سامی، واژه مغرب عموماً از ریشه مشترک سامی عرب/ غرب گرفته می‌شود و واژه مشرق بیشتر تغییرپذیر است. از آنجا که ریشه سامی عرب/ غرب، دارای طیفی از معانی، شامل دور شدن، پس رفتن، وارد شدن، پنهان شدن و تاریک شدن است، (گزنوس، ۱۹۵۵؛ کوستاز، ۱۹۸۶)، این تنوع در طیف، زمینه پدید آمدن گونه‌هایی را فراهم آورده است. در نمونه‌های هند و اروپایی، چنین تنوعی به چشم نمی‌آید.

۱.۴.۱. گونه درخشیدن/ تیره شدن

الف) زوج عربی مشرق/ مغرب: در زبان عربی، واژه مشرق به همین معنا از ریشه فعلی «شرق» به معنای درخشیدن، روشن شدن و برافروختن، و واژه مغرب از ریشه «غرب» به معنای پنهان شدن (در قیاس با روشن شدن، تیره شدن) گرفته شده است. هردو واژه از نظر صرفی، اسم مکان‌اند و در هردو، مفهوم خورشید نهفته است (نک: ابن منظور، ازهری ذیل شرق، غرب). زوج واژه mašruqitâ /ma'rubâ در سریانی و برخی زوج‌های همسان دیگر در زبان‌های سامی، با همین

صورت‌بندی ساخته شده‌اند (گزنیوس، ۱۹۵۵؛ Costaz, 1986). واژه‌های مشرق و مغرب، از طریق زبان عربی به بسیاری از زبان‌های اسلامی از جمله فارسی نیز راه یافته است.

ب) زوج آلمانی میانه *ōst / west*: واژه *ōst* به معنای مشرق، از ریشه فعلی فرضی *-aust** در ژرمنی ساخته شده است که خود گونه‌ای از ریشه هند و اروپایی *-aus** به معنای درخشیدن است. ساخت مشرق از ریشه *-aust** به گونه‌ای نزدیک با ژرمنی، در برخی شاخه‌های دیگر زبان‌های هند و اروپایی نیز به وضوح دیده می‌شود؛ از جمله می‌توان *austrumi* را در زبان لتونیایی ذکر کرد (سوساره، ۱۹۹۳).

ج) واژه *west* به معنای مغرب نیز از ریشه‌ای فعلی به معنای تیره شدن گرفته شده است (Pokorny, 1959؛ واترمان، ۱۹۶۶؛ مایرهوفر، ۱۹۵۶-۱۹۸۰؛ وانکینز، ۱۹۸۵؛ کامری، ۱۹۸۷)؛ این واژه فرضی ژرمنی، با ریشه سنسکریت *-vās* به معنای پوشانیدن مرتبط است (مونیر ویلیامز، ۱۹۷۹؛ اوئه، ۱۹۹۹)؛ همچنین با واژه یونانی *εσπερος* (*esperos*) به معنای غروب مرتبط است که معنای کهن تر آن، تاریکی است؛ این معنای کهن را می‌توان در تعبیر *Εσπερος Θεος* (*Esperos Theos*) به معنای خدای تاریکی بازجست که لقبی برای هادس بوده است (Liddel and Scott 1864). بخش نخست در دو واژه *Visigoth* و *Ostrogoth* به معنای گوت‌های شرقی و گوت‌های غربی نیز گونه‌ای از همین واژه‌های ژرمنی مربوط به مشرق و مغرب است.

واژه‌های یادشده از زبان آلمانی میانه، در آلمانی علیای نو به صورت *ost/west* در آمده (Duden, 1988) و از طریق آلمانی به زبان انگلیسی و از طریق انگلیسی به فرانسه و برخی دیگر از زبان‌های اروپا نیز راه یافته است:

انگلیسی باستان: *ēast / west*، انگلیسی میانه *est / west*، انگلیسی نو *east / west* (Webster, 1977).

فرانسۀ کهن: *hest / ouest*؛ فرانسۀ نو *est / oust* (دوزا، ۱۹۳۸).

۱.۴.۲. گونه سفید شدن / به گونه‌ای محو شدن

این صورت‌بندی را به‌ویژه می‌توان در برخی زبان‌های بومی آمریکا جستجو کرد؛ از جمله:

الف) زوج ناسکایی *waapinuuhch /aatimaapiisimuhch*: واژه *waapinuuhch* از واژه *waapaaw* به معنای سفید مشتق شده و واژه *aatimaapiisimuhch* از واژه *aatimaan* به معنای پس زدن، انکار کردن و رد کردن گرفته شده است (یانئتسویچ، ۱۹۹۴).
 ب) زوج اجیبوه *waabang /ningaabii'an*: واژه *waabang* از واژه *waaban* به معنای سفید و واژه *ningaabii'an* از فعل *ningide* یا *ningiz* به معنای ذوب شدن و آب شدن گرفته شده است (Nichols, 1995).

ج) در زبان کشوای کوزکو (زبانی اینکایی در ناحیه کوزکو در پرو)، واژه *intiq-chikanan* به معنای مغرب نیز از فعل *chinkay* به معنای ناپدید شدن و گم شدن گرفته شده و خورشید به صورت واژه *inti* در بخش اول واژه، ظاهر شده است. در این زبان، مفهوم مشرق در قالب واژه *intiq-lliqsinan* از مصدر *lluqsiy* به معنای خارج شدن و ترک کردن ساخته شده است و نمی‌توان آن را زوجی از نمونه‌های همین گونه انگاشت (Parker, 1964).

۳.۴.۱. گونه پیش آمدن / پس رفتن

شاخص این صورت‌بندی، ساخت زوج عبری *mizrah /mirab* است. واژه *mizrah* (به معنای مشرق، اسم مکانی گرفته شده از ریشه فعلی *mirab* به معنای بالا آمدن و پیش آمدن است؛ واژه *mirab*) به معنای مغرب نیز مطابق انتظار، اسم مکانی از ریشه فعلی *mirab* (عرب/غرب) است که در اینجا بر معنای پس رفتن در طیف معانی آن تأکید شده است. در هردو واژه، مفهوم خورشید نهفته است (گزنویوس، ۱۹۵۵).

۴.۴.۱. گونه ظاهر شدن / پنهان شدن

این گونه که از حیث معنا نزدیک‌ترین صورت‌بندی به گونه پیشین است، بر پایه تأکید بر معنای پنهان شدن در ریشه فعلی عرب/غرب استوار است. نمونه این صورت‌بندی را می‌توان در زبان سواحلی بازیافت که آشکارا از برخی گویش‌های عربی حوزه اقیانوس هند، وام گرفته شده است. در این صورت‌بندی، واژه‌های ساخته شده، زوج مطلع/مغرب است که اکنون به صورت *matlai*

maghribi به معنای مشرق/ مغرب در زبان سواحلی یافت می‌شود. واژه مطلع از ریشه فعلی «طلع» به معنای ظاهر شدن و برآمدن، با نهفتن مفهوم خورشید ساخته شده است. گفتنی است واژه mashriki نیز در سواحلی وجود دارد و حتی پرکاربردتر از واژه matlai است (پولیکانوف، ۱۹۹۷).

۱.۵. صورت‌بندی آمدن/ رفتن خورشید

برای ساخت معنای مشرق با فرمول آمدن خورشید - بدون آنکه از چگونگی آمدن و رفتن سخنی در میان باشد - می‌توان نمونه‌هایی را نشان داد. این نمونه‌ها در دو گونه به صورت لازم و متعدی دیده می‌شوند:

۱.۵.۱. گونه آمدن/ رفتن، به معنای لازم

شاخص‌ترین نمونه این صورت‌بندی را می‌توان در زبان‌های کهن ایرانی نشان داد. واژه پهلوی xwarāsān (فارسی نو خراسان) و نیز واژه سغدی xwārsn به معنای مشرق، مرکب از xwar به معنای خورشید، ریشه فعلی -ās به معنای آمدن و پسوند مکان‌ساز -ān با همین صورت‌بندی ساخته شده است (Horn, 1893؛ MacKenzie, 1971؛ برهان، ۱۳۵۷ و حواشی آن).

۱.۵.۲. گونه آوردن/ بردن

زوج آوردن/ بردن، صورت متعدی از زوج آمدن/ رفتن، در برخی زبان‌ها برای ساخت معنای مشرق و مغرب استفاده شده است. ظهور مفهوم خورشید در برخی از این ساخت‌ها، به روشنی نشان‌دهنده آن است که در این ساخت، فاعلی وجود دارد که آورنده و برنده خورشید است؛ نه آنکه تنها آمدن و رفتن خورشید مورد نظر باشد. از نمونه‌های این گونه ساخت است:

الف) واژه پهلوی xwarbarān: این واژه، شکل فارسی نو خاوران، به معنای مغرب و مرکب است از xwar به معنای خورشید، ریشه فعلی -bar به معنای بردن (در اینجا انتقال به معنای لازم

رفتن)، و پسوند مکان‌ساز ān. خوانش xwarwarān از این واژه و بازگرداندن آن به ریشه فعلی war- به معنای گردیدن درباره غروب خورشید، کمتر توجیه‌پذیر است (Horn, 1893; MacKenzie, 1971؛ حسن دوست، ۱۳۸۳).

ب) واژه باسکی ekialde: این واژه از مصدر باسکی ekarri به معنای آوردن گرفته شده و مفهوم خورشید نیز در آن، نهفته است (اولستیا، ۱۹۸۹).

۱.۶. صورت‌بندی حضور و غیاب خورشید

در تمام صورت‌بندی‌های یادشده، ویژگی‌های حرکتی خورشید مورد توجه قرار گرفته است؛ اما ظاهر یا نهفته بودن مفهوم خورشید در ترکیب، نقش مهمی ایفا نکرده است. در کنار گونه‌های یادشده، باید از صورت‌بندی‌ای سخن گفت که در آن، مهم‌ترین عامل مؤثر در ساخت معنا، بودن یا نبودن خورشید در ترکیب است؛ بدان گونه که حضور آن، ناظر به طلوع و محل طلوع، و غیاب آن، ناظر به غروب و محل غروب خورشید است. چنین صورت‌بندی‌ای را به‌ویژه در شرق دور می‌توان پی‌جویی کرد. شاخص‌ترین نمونه‌های آن عبارت‌اند از:

الف) زوج اندیشه‌نگار چینی 東 / 西: اندیشه‌نگار 東 (تلفظ رسمی tung)، به معنای مشرق، از دو مؤلفه 大 به معنای درخت و 日 به معنای خورشید تشکیل شده است؛ در این اندیشه‌نگار، مشرق با نماد درختی نشان داده شده که خورشید از پس آن درآمده است. اندیشه‌نگار 西 (تلفظ رسمی hsi) به معنای مغرب، صورتی ساده‌شده از تصویر پرنده‌ای است که به لانه بازگشته است. در این اندیشه‌نگار، مفهوم خورشید نهفته است و غروب آن با غیابش بازنمون شده است (Chan, 1955؛ Nishino and others, 1993؛ Malmkjær, 2002: 501).

ب) زوج ژاپنی higashi / nishi: با آنکه ریشه‌شناسی این دو واژه، هنوز نیازمند تأمل بیشتر است، واژه higashi (東) (ひがし)، یعنی مشرق و هجای نخست آن، hi به معنای خورشید و ناظر به حضور این عنصر در کلمه است؛ در حالی که در واژه nishi (西) (にし)، به معنای مغرب، به‌ظاهر مفهوم خورشید وجود ندارد (تامامورا، ۱۹۷۰؛ سانیدو، ۱۹۷۱).

۲. فرایند ساخت مشرق / مغرب بر پایه اوقات روز

در برخی زبان‌ها، برای ساخت معنای مشرق و مغرب، میان مکان و زمان ارتباط برقرار شده و معنای مشرق و مغرب براساس اوقات روز ساخته شده است؛ در این گونه معناسازی، معنای مشرق با هنگام بامداد و معنای مغرب با هنگام شام پیوند خورده است. در این ساخت، گاه واژه‌های صبح / شام به‌طور مستقیم به معنای مشرق / مغرب وام انتقال یافته، و گاه واژه‌های صبح / شام با واژه‌ای ناظر به مکان وقوع، ترکیب شده است.

۲.۱. انتقال صبح / شام به مشرق / مغرب

موارد محدودی از این انتقال را می‌توان در برخی زبان‌ها پی‌جویی کرد؛ اما معمولاً این گونه از ساخت معنا، به‌صورت منفرد (نه زوج) صورت گرفته و یا دست‌کم، نمونه‌های شاخص آن، در یک سو گزارش و ثبت شده است. از این نمونه‌هاست:

الف) واژه اسلونی *jutro* به معنای صبح، که به معنای مشرق نیز منتقل شده است (Kotnik, 1978؛ Derksen, 2001)؛

ب) واژه فینوآگری *holi < hōla* به معنای صبح، که به معنای مشرق نیز منتقل شده است (Chong, 1998)؛

ج) واژه یونانی *εσπερα / εσπερος* (*espera / esperos*) به معنای غروب، که به معنای مغرب نیز منتقل شده است (Liddel and Scott 1864).

۲.۲. ساخت معنای مشرق. مغرب بر پایه صبح / شام

از چنین ساختی نیز می‌توان نمونه‌های متنوعی را در زبان‌های مختلف، به‌ویژه زبان‌های هند و اروپایی یافت؛ از جمله:

الف) زوج پهلوی *ōšastar / dōšastar*: بخش نخست واژه *ōšastar* به معنای مشرق، *ōš* به معنای سپیده‌دم، و بخش نخست واژه *dōšastar* به معنای مغرب، *dōš* به معنای دوش و شب قبل (گسترش معنایی به شب برای رعایت همسانی با *ōš*) است (MacKenzie, 1971)؛ در زبان

سغدی نیز واژه 'wšay-kyr'n' (کران صبح) به معنای شرق با فرایندی مشابه این شیوه ساخته شده است (قریب، ۱۳۷۴).

ب) زوج آلمانی morgenland / abendland: morgenland به معنای مشرق، از دو بخش morgen به معنای صبح و land به معنای سرزمین ساخته شده است؛ بخش نخست واژه abendland به معنای مغرب نیز abend و به معنای شامگاه است (Duden, 1988).

۳. فرایند ساخت مشرق / مغرب بر پایه جهت‌های نسبی

با آنکه طیف گسترده‌ای از زبان‌های جهان، برای ساخت معنای مشرق / مغرب، مستقیم یا غیرمستقیم از مفهوم خورشید استفاده کرده‌اند، پایه‌های دیگری نیز برای ساخت این معنا استفاده شده است. از جمله صورت‌بندی‌هایی که بر مفهوم خورشید متکی نیست و به گونه‌ای محدود در برخی زبان‌ها کاربرد دارد، صورت‌بندی بر پایه جهت‌های نسبی چهارگانه، یعنی پیش، پس، راست و چپ است. این مسئله که انسان برای تعیین جهت‌های جغرافیایی باید به سوی افقی بایستد که خورشید از آنجا طلوع می‌کند، اساسی فرهنگی دارد و جبری نیست؛ اما امیدبخشی طلوع خورشید عموماً زمینه را برای مقدم داشتن طلوع بر غروب در فرهنگ‌های مختلف فراهم آورده است. به هر حال، می‌توان نمونه‌هایی را مثلاً در زبان سومری یافت که در آنها شخص مفروض، پشت به مشرق می‌ایستاده است.

در بازگشت به حالت رایج، باید گفت شخص فرضی برای تعیین جهت‌های جغرافیایی، روی به محل طلوع خورشید می‌ایستاده است؛ در این حالت، مشرق در برابر او، مغرب پشت سرش، شمال در سمت چپ و جنوب در سمت راست او قرار داشت. در زبان‌های مختلف، از جمله برخی زبان‌های سامی و ترکی، نمونه‌های متعدد نشان از آن دارد که حتی در مواردی که این گونه جهت‌یابی برای تعیین شرق و غرب، تحت‌الشعاع صورت‌بندی‌های مبتنی بر طلوع و غروب خورشید قرار گرفته، ایستادن شخص فرضی به سمت طلوع خورشید، مبنایی برای ساخت معنای شمال و جنوب بوده است (مثلاً در عربی و قزاقی، ابن منظور، ذیل شمال؛ میرزابک‌ووا، ۱۹۹۲).

۳. ۱. صورت‌بندی بر پایه معنای پیش و پس

۳. ۱. ۱. گونه مشرق در پیش / مغرب در پس

این گونه صورت‌بندی برای ساخت معنای مشرق و مغرب را می‌توان در برخی زبان‌های شبه‌قاره هند و عربستان یافت؛ از جمله:

الف) زوج سنسکریت *prācī / pratīcī*: واژه *prācī* به معنای مشرق، از مصدر *prañc* به معنای گردیدن به سمت جلو، و واژه *pratīcī* به معنای مغرب، از مصدر *pratyañc* به معنای گردیدن به سمت پشت ساخته شده است (Monier-Williams, 1979؛ اوئه، ۱۹۹۹).

ب) زوج عربی کهن قبول/دبور: در فرهنگ‌های عربی رایج، دو واژه قبول و دبور به معنای شرق و غرب، دیده نمی‌شوند و تنها از آن‌ها به عنوان دو باد یاد شده است؛ حتی واژه قبول، به معنای باد نیز بسیار کهن است و در فرهنگ‌ها و متون عربی، به جای آن، عموماً از واژه صبا به عنوان نام باد استفاده شده است (ازهری، ابن منظور، ذیل قبل، دبر؛ ابوالشیخ، ۴/ ۱۳۳۲؛ ابن حجر، ۲/ ۵۲۱). با در نظر داشتن این نکته که از میان بادهای چهارگانه عرب، دو باد دیگر نیز بادهای شمال و جنوب نام داشته‌اند، روشن می‌شود که در مقطعی از تحول زبان عربی، یعنی زمانی پیشتر از دوره اسلامی، قبول و دبور نیز در میان گروهی از عرب‌زبانان برای رساندن معنای مشرق و مغرب به کار می‌رفته است. واژه قبول از ماده «قبل» به معنای پیش، و واژه دبور از ماده «دبر» به معنای پس، گرفته شده است.

۳. ۱. ۲. گونه مشرق در پس / مغرب در پیش

الف) واژه سومری *arku*: این واژه در اصل به معنای پشت و عقب است و پس از گذراندن یک فرایند معناسازی، معنای مشرق نیز یافته است (Hayes, 1990).

ب) واژه شایینی *hánôsóvóne*: این واژه به معنای مشرق است و بخش اول آن، واژه *hánô* هم‌ریشه با واژه *hánoht* به معنای پشت و عقب را دربر دارد؛ واژه مقابل آن، *anêsóvóne* به معنای مغرب است و در بخش نخست خود، ریشه *an-* به معنای پایین را داراست. بخش دوم

هر دو واژه، sóvóne به معنای جهت کاهنده یا به طور خاص، جهت جنوب است و از ریشه فعلی sóv به معنای کاستن گرفته شده است (Peter, 1915).

۲.۳. صورت‌بندی بر پایه معنای بالا و پایین

۱.۲.۳. گونه مشرق در بالا/ مغرب در پایین

الف) واژه مانکس hear: این واژه به معنای مغرب در زبان مانکس-زبانی کهن از گروه سلتی که در جزیره Man رواج داشته- با واژه heese به معنای پایین و زیر، در همان زبان مرتبط است (Fargher, 1979). این اشتقاق را باید با اشتقاق واژه ایرلندی iarthar به معنای مغرب، از ریشه گائلی iar- به معنی پس و بعد مقایسه کرد (Quin, 1983).

۲.۲.۳. گونه مشرق در پایین/ مغرب در بالا

الف) زوج تامیلی kitakku /mēkku: واژه kitakku به معنای مشرق، از ریشه kīta به معنای پایین، و واژه mēkku به معنای مغرب، از ریشه mēla به معنای بالا گرفته شده است (Percival, 2001).

۴. فرایند ساخت مشرق/ مغرب بر پایه ویژگی‌های طبیعی

ساخت معنای مشرق یا مغرب بر پایه ویژگی‌های طبیعی منطقه، به ندرت یافت می‌شود؛ این گونه معناسازی، دارای گونه‌های متنوعی است که به وضعیت جغرافیایی بوم اهل زبان بستگی دارد:

۱.۴. ساخت معنا بر پایه کوه

در برخی زبان‌ها، از آنجا که کوهستان در شرق یا غرب بوم زبان قرار گرفته، واژه‌های شرق یا غرب، از واژه کوه ساخته شده است؛ از جمله:

الف) واژه waji-nahilôt به معنای مشرق در زبان قبیله آبناکي^۱، از قبیله‌های بومی شمال قاره امریکا، در بخش اول خود، واژه waji به معنای کوهستان را دارد (Day, 1994)؛
ب) واژه mendebalde به معنای مغرب در زبان باسکی، در بخش اول خود، واژه mendi به معنای کوهستان، و در بخش دوم واژه alde به معنای جانب و ناحیه را دربر دارد و در مجموع به معنای جانب کوهستان است (Aulestia, 1989).

۲.۴. ساخت معنا بر پایه دریا

در برخی زبان‌ها، از آنجا که اقیانوس یا دریا در شرق یا غرب بوم زبان قرار گرفته، واژه شرق یا غرب از واژه دریا یا آب ساخته شده است؛ از جمله:
الف) واژه سواحلی maawio به معنای مشرق، که بخش نخست آن، یعنی واژه maa ظاهراً از واژه عربی ماء به معنای آب، وام گرفته شده است (پولیکانوف، ۱۹۹۷)؛ مشرق از آن روی «جانب آب» خوانده شده که غرب آن زنگبار قاره آفریقا و شرق آن، اقیانوس هند است.

منابع

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۳۷۹ق). *فتح الباری*. به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی و محب‌الدین الخطیب. بیروت.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۳۷۵ق). *لسان‌العرب*. بیروت.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م). *تهذیب‌اللغه*. به کوشش عبدالسلام محمد هارون و دیگران. قاهره.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۵۷). *برهان قاطع*. به کوشش محمد معین، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. جلد ۱. تهران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). *فرهنگ سغدی*. تهران.
- Andrusyshe, C. (1990). *Ukrainian- English Dictionary*. Toronto.

- Aulestia, G. (1989). *Basque- English Dictionary*. Las Vegas.
- Awde, N. & W. Dirks (2005). *Turkmen- English, English Turkmen Dictionary and Phrasebook*. New York.
- Balassa, J. (1915). *Langenscheidts Taschenwörterbuch der Ungarischen und Deutschen Sprache*. Berlin:
- Bela, P. (1927). *Magyar- Francia zsebszotar*. Paris.
- Campbell, S. & Ch. Shawewongse (1958). *Fundamentals of the Thai Language*. Bangkok:
- Chan, Shau Wing (1955). *A Concise English- Chinese Dictionary*. Stanford:
- Chong, P.D. (1998). *Ural- Altaic Etymological Word List*. Web- Published, at: <www2.4dcomm.com/millennia/UAETY>.html.
- Clauson, G. (1972). *An Etymological Dictionary of Pre-Thirteenth-Century Turkish*. Oxford,
- Costaz, L. (1986). *Dictionnaire syriaque- français*. Beirut.
- Dauzat, A. (1938). *Dictionnaire étymologique*. Paris:
- Day, G.M. (1994). *A Western Abenaki Dictionary*. Ottawa:
- Derksen, R. (2001). "Slavic Inherited Lexicon". Web- Published at: <http://iasnt.leidenuniv.nl/cgi-bin/main.cgi?flags=ungnnrl&root=leiden>>
- Duden deutsches universal Wörterbuch*. Mannheim/ Wien/ Zürich. 1988
- Echols, J.M. & H. Shadily (1974). *An Indonesian- English Dictionary*. New York:
- Falzon, G. (1997). *Basic English- Maltese Dictionary*. Web-Published at: www.frednet.net/malta?/. ENGMAL.HTM
- Fargher, D.C. (1979). *Fargher's English- Manx Dictionary*. ? : Isle of Man.
- Garzanti (1980). *Dizionario Garzanti della lingua italiana*. [Roma]:
- Gesenius, W.(1955). *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*. ? : Oxford.
- Gildo, D. (1873). *Dictionnaire Espagnol- Français*. Paris:
- Glare, P.G. (1990). *Oxford Latin Dictionary*. ? : Oxford.
- Grzebieniowski, T. (1963). *Mały słownik polsko- angielski*. Warszawa:

- Hayes, J.L. (1990). *A Manual of Sumerian Grammar and Texts*. Malibu:
- Horn, P. (1893). *Grundriss der neupersischen Etymologie*. Strassburg.
- Huet, G. (1999). *Lexique sanscrit-fran/ais a l'usage de glossaire indianiste*. [Paris]:
- Jancewicz, B. & M. MacKenzie (1994) (eds.). *Naskapi Lexicon*. Quebec:
- Karow, O. & I. Hilgers-Hesse (1962). *Indonesisch-deutsches Wörterbuch*. Wiesbaden:
- Kocabay, Y. (1968). *Türkçe Fransızca büyük sözlük*. Ankara:
- Kokkas, N. (2004). *Pomak Dictionary*. Web- Published at: <http://pomakdictionary.tripod.com>
- Kotnik, J. (1978). *Slovene- English, English Slovene Dictionary*: Brill Academic Pub.
- Liddel, H.G. & R.Scott (1864). *A Greek- English Lexicon*. ?: Oxford.
- Lloyd, J.A. (1992). *A Baruya- Tok Pisin- English Dictionary*. Australia
- MacKenzie, D.N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. ?: Oxford.
- Malmkjær, K. (2002) (ed.). *The Linguistics Encyclopedia*. London/ New York:?.
- Mayrhofer, M. (1956-1980). *Kurzgefasstes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*. Heidelberg.
- Miriou, M. (1996). *Romanian- English, English- Romanian Dictionary*. Hypocrene Books.
- Monier-Williams (1979). *A Sanskrit- English Dictionary*. ?: Oxford.
- Nichols, J. (1995). *A Concise Dictionary of Minnesota Ojibwe*. St. Paul.
- Nishino, A. et al. (Kanji Text Research Group), 250 Essential Kanji, Tokyo, 1993
- Parker, G.J. (1964). *English-Quechua Dictionary: Cuzco, Ayacucho, Cochabamba*. Cornell:
- Percival, P. (2001). *Tamil- English and English- Tamil Dictionary*. ?: Laurier Books.
- Peter, R.Ch. (1915). *English- Cheyenne Dictionary*. ?: Valdo Peter.

- Pokorny, J. (1959). *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*. Bern/München:
- Quin, E.G. (1983). *Dictionary of the Irish Language*. Dublin.
- Rebora, P. (1972). *Cassell's Italian- English & English- Italian Dictionary*. London: ?.
- Robert, P. (1973). *Dictionnaire alphabétique & analogique de la langue française*. ed. Alain Rey. Paris
- Sanseido's Junior Crown English Dictionary* (1971). Tokyo
- Sosare, M. & I. Borzvalka (1993). *Latvian- English, English- Latvian Dictionary*. Hippocrene Books.
- t pán, J. (1911). *Nová kapesní slovník Česko n mecká n mecko Česky*.
Morava:
- Tamamura, F. (1970). *Practical Japanese- English Dictionary*. Tokyo
- Webster's New Collegiate Dictionary* (1977). Springfield
- Yudahin, K.K. (1988). *Gırgız sözlüğü*. trans. A. Taymas, Ankara
- Ахундов, Р. (1928). *Русско- тюркский словарь*. Баку:
- Мырзабекова, К. et al. (1992). *Қазақша- немісше сөздік*. Almaty:
- Оруджев, А.А. (1991). *Русско- азербайджанский словарь*. Баку:
- Поликанов, Д.В. (1997). *Русско-суахили словарь*. ed. Н.Т. Петренко.
Moscow:
- Трубачев, О.Н. (1964-1974). *Этимологический словарь русского языка*.
Based on the work of Max Fasmer. Moscow:
- Шанский, Н.М. и Т.А., *Этимологический словарь русского языка*,
Москва, 1994
- Ўзбек тилининг изоҳли луғати*, Tashkent, 1981.